

## بسم الله الرحمن الرحيم

### نکاتی از سخنرانی پنج‌شنبه، ۱۳ تیر ۱۳۹۲

#### آیه مورد بحث

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»

#### اختیار و اراده‌ی انسان، در کنار قوای باطنی او

بر حسب آیات و روایات، دنیای ما بعد از خلقت حضرت آدم ابوالبشر علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام، شروع می‌شود و افراد آن به طور طبیعی تکثیر می‌شوند. در حالی که خدای متعال در وجود جسمی این انسان، قوای متضاد قرار داده و او را صاحب اراده و اختیار کرده است، دین الهی و توحید را به او عرضه می‌کند. از سوی حق تعالی به این انسان هم عقل و هم غریزه‌ی جنسی عطا شده است و در کنار هر دو قوه اختیار و اراده وجود دارد. انسان می‌تواند از قوه‌ی عاقله تبعیت کند و یا می‌تواند از طبیعت و حیوانیت و غرایز خود پیروی نماید. با اختیار هر یک از این دو راه، قدرت از او سلب نمی‌شود.

نتیجه‌ی این دو نوع انتخاب، از مرگ به بعد برای انسان ظاهر می‌شود. اول در عالم برزخ که یک جهان متوسط بین این جهان مادی و قیامت است و دوم در قیامت که نتیجه‌ی نهایی اعمال و کردار و اختیار در این دنیا می‌باشد. در این دنیا از حضرت آدم سلام‌الله‌علیه تا رسول اکرم صلوات‌الله‌علیه و آله، هیچ‌یک از یک‌صد و بیست و چهار هزار پیامبر موفقیت مطلق نداشته‌اند، البته میزان موفقیت ایشان مختلف بوده است. بعضی از این بزرگواران مثل پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌و آله‌وسلم، با گرایش زیادی از فرزندان حضرت آدم روبه‌رو شدند، بعضی هم به حسب ظاهر مانند حضرت نوح سلام‌الله‌علیه محرومیت‌شان زیاد بود.

با به وجود آمدن این موجود به نام آدم ابوالبشر و فرزندان او، به مرور زمان، قوای بُعد روحی او تقویت می‌شود؛ در واقع هر نسلی از نسل قبل قوی‌تر شده است. به همین صورت ممکن است با تناسب معکوس، با قوی‌تر شدن قوه‌ی عقلی، قوای جسمانی و غریزی انسان ضعیف‌تر شود. این نوع تحول مورد تایید دانشمندان علوم طبیعی نیز هست.

در مجموع فرزندان حضرت آدم سلام‌الله‌علیه به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ یک دسته کسانی که از ثروت الهی که به آن‌ها داده شده بود، سوءاستفاده و دسته‌ی دیگر که از این ثروت حُسن استفاده کردند. گروهی به دنبال حیوانیت و طبیعت رفتند و گروهی به دنبال عقل حرکت کردند. پیدا است که از زمان حضرت آدم سلام‌الله‌علیه تاکنون اکثریت با کسانی بوده که راه طبیعی حیوانی را در پیش گرفته‌اند و کسانی که با خدای متعال ارتباط برقرار کرده و جواب مثبت به یک‌صد و بیست و چهار هزار پیامبر صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین داده‌اند، همه در اقلیت بوده‌اند و هستند و خواهند بود. این وضعیت تا زمان ظهور حضرت بقیة‌الله ارواح‌ناله‌الفداء ادامه خواهد داشت.

نکته‌ی قابل توجه این است که اگر لفظ دنیا مورد استفاده قرار می‌گیرد، منظور مجموعه‌ی انسان‌هایی است که بعد از حضرت آدم تا انقضای این زندگی آمده‌اند و رفته‌اند، که بخشی قبل از ظهور، و بخشی بعد از ظهور را درک می‌کنند. بهترین زمان‌ها، زمان بعد از ظهور آن بزرگوار صلوات‌الله‌علیه است که یک حکومت غیرالهی و غیر اسلامی که به صورت رسمی تظاهر بین افراد این کره داشته باشند، باقی نمی‌ماند. گرچه به تعبیر بعضی از روایات، حتی یک نفر انسان کافر و غیر موحد و غیر مسلمان باقی نمی‌ماند، اما با توجه به سایر روایات، می‌توان وضعیت را این‌گونه جمع‌بندی کرد که یک

نفر که متظاهر به کفر و خلاف باشد، باقی نمی‌ماند، ولی افراد غیرمشخص و در عین حال غیرمؤمن و خطاکار در زمان ظهور آن بزرگوار هم وجود دارند. یکی از آن‌ها همان کسی است که قاتل حضرت می‌شود. همین نمونه و مثال کافی است، که آن روایاتی را که می‌گویند هیچ انسان نادرست باقی نمی‌ماند، را این‌گونه معنی کنیم که منظور از انسان نادرست، کسی است که متظاهر به نادرستی و کفر و فسق و گناه باشد.

### فاصله‌ی زیاد جوامع بشری از امور معنوی

یک‌صدویست و چهار هزار پیامبر الهی همیشه در طول عمر خود گرفتار بودند و آسایش نداشتند. البته نوع گرفتاری‌ها و فشارهایی که تحمل می‌کردند، متفاوت بود. در تاریخ این مطالب نوشته شده است. خلفای معصومین پیامبر اسلام صلوات‌الله‌علیهم هم گرفتار بودند و آرامش نداشتند، شیعیان آن‌ها در همین شرایط به سر می‌بردند.

در روایتی، در انوار نعمانی‌هی سید نعمت‌الله جزایری، آمده است که در روز عید غدیر سلمان و اباذر، در محضر مقام رسالت صلی‌الله‌علیه و آله‌وسلم بودند. حضرت فرمودند که جلو بیایید؛ من می‌خواهم بین شما دو نفر صیغه‌ی اخوت و برادری بخوانم و شما را برادر کنم. مرحوم آقاشیخ‌عباس هم در مفاتیح‌الجنان، این صیغه‌ی اخوت را نوشته است. حضرت بعد از این‌که صیغه را خواند، به هر یک از این دو نفر یک توصیه و سفارش کرد. در آن زمان مردم از جهت شعور و عقل و هوش و تمدن و فرهنگ، خیلی رشد کرده و خداپرست شده بودند و رفتاری مانند زنده به گور کردن دخترهای خود را کنار گذاشته بودند.

توصیه‌ی حضرت به سلمان این بود که گرچه من تو را با ابی‌ذر برادر قرار دادم، اما به مقداری که خودت می‌فهمی از او توقع نکن، زیرا او با تو فاصله‌ی روحی زیادی دارد. به مقدار ظرفیت ابی‌ذر از او توقع داشته باش. یعنی ممکن است ابی‌ذر از دید تو اشتباهاتی بکند، که از دید خودش اشتباه بودن آن‌را اصلاً درک نمی‌کند. در جامعه‌ی کنونی ما معصومی نیست که معیار باشد و ما بتوانیم مسایل را به او عرضه کنیم و حقایق را تشخیص بدهیم و اختلافات را رفع کنیم. اما این روایت مربوط به زمان مقام رسالت است و با وجود حضور آن بزرگوار، این فاصله بین سلمان و ابی‌ذر بوده است. حضرت به ابی‌ذر هم فرمود که ابی‌ذر، من بین تو و سلمان صیغه‌ی برادری خواندم، اما گمان نکنی همین که برادر شدیدی، توقع داشته باشی هرچه می‌گویی سلمان از تو بپذیرد و به آن عمل کند، تو به او حق دستور دادن نداری.

در همین حدیث در کتاب سیدنعمت‌الله جزایری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه که از علمای صاحب کرامت شیعه هم بوده، آمده است که حضرت فرمود "لَوْ عَلِمَ أَبَا ذَرٍّ بِمَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَ لَوْ عَلِمَ سَلْمَانُ بِمَا فِي جَوْفِ أَبِي ذَرٍّ لَكَفَّرَهُ". اگر ابوذر بداند که در توحید و خداشناسی سلمان چه‌گونه می‌اندیشد، او را می‌کشد. اگر بپرسیم چرا او را کشتی؟ می‌گویند غلو و زیاده‌روی در مسئله‌ی خداشناسی کرد. این بخش حدیث سؤال برانگیز نیست، زیرا می‌گوییم که ابوذر ضعیف‌تر از سلمان بوده و علم نداشته است که در قلب سلمان چیست، "بما فی جوفه". اما بخش دیگر، سؤال برانگیز است، "وَ لَوْ عَلِمَ سَلْمَانُ بِمَا فِي جَوْفِ أَبِي ذَرٍّ لَكَفَّرَهُ". اگر سلمان بداند که برادرخوانده‌اش، در مورد خداشناسی و توحید چه‌گونه فکر می‌کند، می‌گوید که او تا حالا خدا را نشناخته و کافر است. نماز می‌خواند، اما خداشناس نیست.

این‌جا سؤال مطرح می‌شود که سلمان، که درجه‌ی اول از ایمان را داشته و خدای متعال علم بلایا و منایا را به او عطا کرده است، چه‌طور این یک مسئله را نمی‌داند که در جوف و باطن و قلب و دل ابوذر، مسئله‌ی خداشناسی به چه صورت است. جواب این است که خدای متعال این‌طور اراده فرموده و ما حق فضولی نداریم. به سند این روایت نمی‌توان ایراد گرفت، زیرا استحکام محتوای آن، آن‌قدر زیاد است که قابل خدشه نیست. این روایت از روایات عجیب است.

وضع جامعه مسلمین در آن زمان این‌گونه بوده است. در حال حاضر، با این فاصله‌ی زمانی و با این نابسامانی‌هایی که جامعه داشته است، آن‌قدر تاریکی و جهالت از نظر مسائل معنوی، بر جامعه حاکم شده که باید گفت که انسان هرچه

کمتر از دوست خودش نسبت به مسائل توحیدی و خداشناسی سؤال کند، بهتر است، زیرا ممکن است جواب او مشکل‌ساز باشد؛ بنابر این اگر از باورهای او چیزی نداند بهتر است.

همه‌ی امت‌های انبیاء سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین همین‌طور بودند و این‌گونه نبوده است که گوشه‌ای از دنیا، از جهل و نادانی و کفر و الحاد و شرک دور باشد. بهترین افرادی که رشد کرده‌اند، همین متدینین هستند که فاصله‌ی زیادی با واقعیت دارند. بعد از ظهور حضرت بقیه‌الله ارواح‌ناله‌الهدا معلوم می‌شود که اشتباهات چقدر است. الان نمی‌توان فهمید و نباید تحقیق کرد، چون تحقیق گاهی از اوقات مشکلات را اضافه می‌کند. در روایات آمده است که معاشرت، ناهار و شام خوردن، با دوستی که در مسئله‌ی نجس و پاکی لا‌أبالی است، مکروه است. تحقیق در این امور وضعیت را بدتر می‌کند. البته سلام و علیک، مکروه نیست و در این موارد باید به آن اکتفا نمود.

### تحت فشار بودن اولیای الهی در همه‌ی زمان‌ها

خدای متعال اراده نکرده بود که پیامبران خدا سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین آن‌طور که می‌خواستند در اصلاح جامعه موفق شوند و همه مردم آدم‌های خوبی شوند، همه راست‌گو و با صداقت شوند، همه‌ی زن‌ها عقیف، نجیب، سالم و متدین باشند. روایات کاملاً شهادت می‌دهد که ائمه‌ی طاهرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین خون دل خوردند تا از این دنیا رفتند. حتی از رفتار همسر خود در منزل هم زجر می‌کشیدند و کاری نمی‌توانستند بکنند. علاوه بر آن دو بزرگواری که همسرشان ایشان را کشت، یعنی امام مجتبی و حضرت جواد صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین، در مورد امام چهارم صلوات‌الله‌علیه نقل شده است که حضرت در حال نماز بود که یکی از بچه‌های کوچک و نوپای ایشان در چاه آب افتاد. با وجود سر و صدا کردن مادر بچه، آقا در حال خود بود. بعد از اتمام نماز حضرت، این زن بی‌شعور و امام‌شناس خدمت امام چهارم آمد و گفت: ((ما اُقسى قلوبکم یا بنی هاشم))، چه قدر شما بچه‌های پیامبر، سنگ‌دل هستید. حضرت کنار چاه آب آمد و به عربی به آب فرمود: ای آب بچه‌ی من را بده. آب تا لب چاه بالا آمد.

اگر کسی بگوید که من درس روز را خوانده‌ام و این مطالب را قبول نمی‌کنم، باید به او گفت که پس بوی ایمان به شامه‌ات نرسیده است. ایمان بالاتر از طبیعت و علوم طبیعی است. بچه چهارزانو روی آب نشسته بود و لباس او هم خیس نشده بود. حضرت به مادر طفل فرمود که بچه‌ات را بگیر. دوباره آب سر جای اول رفت. این زن باز هم ایمان حقیقی به این خاندان نیاورد. حضرت به او فرمود: "ما أضعفَ ایمانکم أیها النسوة"، ای خانم‌های دنیا، چه قدر ایمان شما ضعیف است. اگر حق تعالی را شناختی، من را هم شناختی و باید بدانی آن خدا الان هم که فرزند تو در چاه افتاده، حاکم بر ما است و قدرت دارد که او را نگاه دارد. چرا آرامش خود را از دست دادی؟

هر وقت گفتند که این‌گونه روایات را نخوانید زیرا که جوان‌ها قبول نمی‌کنند، به آن‌ها بگویید که ما به خاطر جوان‌ها ایمان خود را از دست نمی‌دهیم. سوغاتی غربی‌ها برای ما این بود که ایمان به جهان غیب را از ما گرفتند. در سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، هنگام توصیف مؤمنون می‌فرماید: «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»، یعنی آن‌هایی که به غیب ایمان بیاورند. این کرامت است که در کوفه آن بانوی بزرگوار فرمود: "ما رأيتُ منه إلا جَميلاً". خدای متعال اراده فرموده بوده که آن خانم عزیزان خود را آن‌گونه از دست بدهد. ایشان در جواب عبیدالله که گفت، خدا مرده‌های شما را کُشت و شهرها را از شر مرده‌های شما حفظ کرد، فرمود: "هؤلاء قومٌ کتبَ اللهُ لَهُم الشَّهادَةَ بَرَزُوا إِلَيَّ مَصَاجِعِهِمْ"، حق تعالی برای آن‌ها بهترین چیز را تقدیر کرده بود و آن‌ها را به خوابگاه خودشان برد.

### ارتقا در جهی انبیا و اولیا سلام‌الله‌علیهم با تحمل شدائد و مصیبت‌ها

مرگ هم برای انسان به صورت‌های گوناگون محقق می‌شود. انبیا سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین هم سرانجام می‌مردند. آن‌ها جهان غیب را باور کرده بودند و در برابر جهان غیب از هیچ چیز نمی‌ترسیدند. به حضرت زکریا گفته می‌شود، حال که

می‌خواهند تو را بگیرند و با شمشیر تکه‌تکه کنند، به سمت آن درخت قطور برو. به درخت هم فرمان داده می‌شود که دهان باز کن. همان خدایی که دیوار کعبه را برای مادر امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه باز کرد، همان خدا به درخت گفت شکافته شو و این نبی را در خود جای بده. پس از ورود آن حضرت به داخل درخت، درخت مجدداً بسته شد.

کسی نمی‌تواند سیاست خدای متعال را بشناسد که پس از خلق آن حضرات، چگونه می‌خواهد به ایشان مقام و رشد روحی دهد و به چه صورت خدانشناسی را به آن‌ها بیاموزد. درخت بسته شد. شیطان به آن مردم روش استفاده از اراهی دو سر برای نصف کردن درخت از وسط را یاد داد. صدای اراه به گوش آن بزرگوار رسید. می‌خواست به حق تعالی عرض کند که خدایا من خلافتی نکرده‌ام. آن مرد خراسانی هم به حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه که به او دستور داد، به داخل تنور روشن برو، گفت: آقا من جسارت نکردم، بلکه ضمن استفتائات، برای شما از خراسان وجوهات آوردم. حضرت فرمود کنار برو و بنشین. غلامی از غلام‌های حضرت وارد شد. حضرت به او فرمود که در این تنور روشن برو. فوراً رفت و در تنور ایستاد. سر و گردن او هم بیرون و سالم از شعله‌های آتش بود. مرد خراسانی تعجب کرد. تو که به امام خود می‌گویی، من که جسارت به شما نکردم، معلوم می‌شود مؤمن به جهان غیب نیستی و امام را نمی‌شناسی. تو هم اگر به داخل تنور رفته بودی نمی‌سوختی. جهل به مقام امامت، جهل به قدرت خدای متعال و جهل به اولیای او، باعث شد که این مرد وارد تنور نشد.

آن پیامبر به خدای متعال عرض کرد که خدایا، من که تا الان مطیع تو بودم، آیا این جزای من است؟ جبرئیل به او نازل شد و به او عرض کرد که آن خدایی که تو را به نبوت و پیامبری برگزیده است، می‌فرماید اگر یک کلمه حرف بزنی، مقام‌های معنویات را از تو می‌گیرم. این نوع توحید را برای مردم تعریف نکرده‌اند. همه‌ی انبیاء و همه‌ی اولیای خدای متعال - یعنی ائمه‌ی طاهرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین - گرفتار بودند. باید شدیدترین وضعیت را در این دنیا پشت سر بگذارند تا حق تعالی بهترین مقام بندگی و عبودیت را به آن‌ها عطا کند.

ممکن بود که حضرت علی‌اصغر سلام‌الله‌علیه، هم از تشنگی بمیرد. ولی خدای متعال می‌خواهد ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه به بالاترین مقام بندگی و بهترین جزا از سوی خدای خود برسد، لذا تا جایی که ممکن است خدای متعال حساس‌ترین نقشه را می‌کشد که هیچ جای باطن این بزرگوار سالم نماند و همه از مصیبت سوخته باشد. آقاسید محمود کشفی مرد فاضل، متدین، مروج، مبلغ دین و کم‌نظیری بود و مانند او ده نفر در تهران نداریم. ایشان همین که شنید پسر عموی او، آقاسید محمد رضا از دنیا رفت، به دلیل شدت علاقه به او، بلافاصله جان داد.

امکان داشت که خانم رقیه سلام‌الله‌علیها آن قدر گریه کند تا بمیرد، اما این‌طور نباید بشود. باید به این حوادث و مصیبت‌ها شکلی بدهند که جذابیت زیاد داشته باشد. خدای متعال می‌خواهد این مصیبت‌ها را آرایش کند، که بعد از چندین قرن، روضه‌ی حضرت رقیه را بخوانند. حضرت سکینه سلام‌الله‌علیها هشتاد سال عمر کرد، اما روضه‌ی حضرت سکینه تا حالا شنیده نشده است. بهترین آرایش‌گر که خداست، این مصیبت‌ها را آرایش کرده بود.

این آرایش دو خاصیت دارد، یکی این‌که اجر و مقام آن بزرگوار را بالا می‌برد. هرچند مقام رسالت به نوه‌ی خود در مدینه فرمود: "إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا"، اما در این "قتیلا" خیلی چیزها بود که باید شنیده می‌شد. نوع مردم عقل و شعور ندارند، اما احساسات دارند. سیدالشهدا صلوات‌الله‌علیه حرف‌هایی می‌زند که احساسات مردم تحریک شود و یک قدم به سمت خدای متعال و امام معصوم بردارند، تا جهنم نروند و بهشتی بشوند.